

شما دستور داده‌شود بکشید، و بهراندازه دستور داده‌شود، بکشید!" (۱)

همین‌ها بودند که در سال‌های بعد بنام پاسداران انقلاب ایفای نقش دژخیمان حرفه‌ای را بعهده گرفتند، و در اجرای کورکورانه تصمیمات رهبر کبیر و دستار بر سران دیگرش بیدریغ کشتند و دست بریدند و سنگسار کردند و شکنجه دادند و دست به غارت گشودند و وحشت پراکندند، و به صورت جلادان شایسته‌ای در خدمت آن قضات بزرگوار شرع درآمدند که با تفاخر اعلام کردند:

" از نظر اسلام یک دختر ۹ ساله بالغ شمرده می‌شود و در صورت صدور حکم اعدام او برای ما مانعی نیست. اسلام اجازه می‌دهد که چنین کسی را در صورت دستگیری در تظاهرات ضد انقلاب همانجا کنار دیوار بگذارند و گلوله بزنند." (۲)

" حتی اگر یک کودک ۱۲ ساله راهنگام شرکت در تظاهرات مسلحانه با زدا داشت کنیم، او را تیرباران خواهیم کرد." (۳)

" هیچ حکومتی در دنیا نیست که همه مردم آن بروند به دادگستری. اگر بخواهیم حکومت اسلامی بکنیم، باید محاکم اختصاصی داشته باشیم که در آنجا می‌شود مجرم را فوراً کشت. در جمهوری اسلامی محکمه اختصاصی همین دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب است." (۴)

- 
- ۱ - Adolf Hitler در مراسم اهداء پرچم "خون گلگون شهیدان" بعد از کودتای ناموفق مونیخ، ۱۰ نوامبر ۱۹۲۳
  - ۲ - محمدی گیلانی حاکم شرع دادگاه‌های مرکز ۹، شهریور ۱۳۶۱، مصاحبه با روزنامه "کیهان"، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰
  - ۳ - اسداله لاجوردی دادستان کل دادگاه انقلاب مرکز، مصاحبه با روزنامه "کیهان"، ۱۴ مرداد ۱۳۶۱
  - ۴ - یوسف صانعی دادستان کل کشور، مصاحبه با روزنامه "کیهان"، ۱۵ مرداد ۱۳۶۳

" اینهمه طول و تفصیل لازم نیست . وقتیکه اینها را در کوچه و خیابان دستگیر کردیم ، بجای اینکه معطل بشویم که چند ماه در زندان بخورند و بخوابند و بیت المال را مصرف کنند ، همان توی خیابان محاکمه شان میکنیم . همینقدر که دونفر پاسدار شهادت بدهند که آنها درگیر بوده اند و علییه جمهوری اسلامی قیام کرده اند ، بدون معطلی تیر باران شان میکنیم . اصلا پاسدار برای همین کار است ." (۱)

" البته اعدام دخترها و پسرهای نه ساله و سیزده ساله در صورتیکه ثابت شود که بالغ شده اند ، شرعا جایز است و ما همین طور عمل میکنیم ." (۲)

و همچنانکه جارو کشان خمینی نشان دادند که از آغاز خوی جارو کشی داشته اند ، آنهایی هم که فریاد زدند " بگو که خون بریزم " نشان دادند که ناخود آگاه برای آدم کشی ساخته شده بودند .

\* \* \*

روزها ، هفته ها ، ماهها ، این غریو نفرت آور و در عین حال احمقانه دیگر را از دهان راه پیمایان چند صد هزار نفری شنیدیم که : " خدایا ، خدایا ، تا انقلاب مهدی ، خمینی را نگه دار ! " و بعد هم شنیدیم که دبّسه در آوردند و این شعار دیگر را بر آن افزودند که " حتی کنار مهدی ، خمینی را نگه دار ! " . و این بار نیز ، ما

- 
- ۱- موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب ، نقل از روزنامه کیهان ، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰
  - ۲- اسدالله لاجوردی ، دادستان انقلاب تهران ، در مصاحبه با کیهان ، ۷ مهر ۱۳۶۰

روشنفکران اصولی که پیش از آن شعار جاویدشاه را - که نه در مورد فردی مشخص و با ذکر نام ، بلکه در مورد نهاد شاهنشاهی گفته می‌شد - بعنوان " کیش شخصیت " تخطئه می‌کردیم ، نه تنها اعتراضی نکردیم ، بلکه همین شعار را در مصاحبه‌های خود با رسانه‌های گروهی بین‌المللی نمایانگر شورانقلابی "ایثارگران" و دلبستگی بیحد و حسابشان به آرمان آزادی دانستیم ، و نه شعار مهملی از نوع شعارهای راه‌پیمایان چندین میلیون نفری انقلاب فرهنگی چین ، که آنان نیز روزها ، هفته‌ها ، ماه‌ها ، فریاد زدند : " مائو ، مائو ، ده‌هزار سال عمر داشته باشی ! " ، البته بی آنکه حساب کنند که اگر در این فاصله "انقلاب مهدی" فرارسد ، سروکار مائوی آنان با شمشیر آبدار او خواهد بود .

و ما این شعارهای احمقانه را شنیدیم ، و با همه تاریخ دانی و جامعه‌شناسی خود نتوانستیم یا نخواستیم بفهمیم که در چنین راه‌پیماییهای چندصد هزار نفری یا چندین میلیون نفری ، آنچه نه مطرح است و نه مطلوب شعور و تشخیص فردی راه‌پیمایان است ، هرچند که این واقعه‌ای را که ما در نیا فتم ، سالها پیش از انقلاب شکوهمند ما کارگردانان و کارشناسان کهنه کار راه‌پیماییهای چند میلیون نفری آلمان هیتلری که طبعاً بسیار از ما تازه کاران در این زمینه آزموده تر بودند - هم بخوبی دریافته و هم بخوبی توصیف کرده بودند :

" در اوایل خیال می‌کردم این راه‌پیماییها کاری عبث و در حکم اتلاف وقت است ، ولی بعدها به معجزه شگفت آور آنها پی بردم ، زیرا دریافتم که چنین راه‌پیماییهای دسته‌جمعی توانائی فکر کردن را در افراد از میان می‌برد ، امکان توسل به اندیشه و

منطق را از آنان سلب میکند ، به شخصیت انسانی  
آنها پایان میدهد ، و آنان را بصورت ابزار  
بی اراده‌ای در دست کارگردانان راه‌پیمائی  
درمیآورد . " (۱)

اتفاقاً این درست همان تحلیلی بود که بعدها از  
جانب کارگردانان طراز اول خود جمهوری اسلامی در مورد  
همین راه‌پیمائی‌ها بعمل آمد :

" وقتیکه صد نفر ، دویست نفر ، دوهزار نفر ، ده هزار  
نفر ، راه‌پیمائی میکنند و شعار میدهند ، سرنخ  
آنها دست خودشان نیست ، دست سه چهار نفر گرداننده  
است . " (۲)

\* \* \*

روزها ، هفته‌ها ، ماهها ، ازدهان راه‌پیمایان چند  
صدهزار نفری شنیدیم که " مهدی بیا ، ایران فلسطین  
شده " ، و از خود نپرسیدیم که چه هنری است که ایسران را  
فلسطین کنند ، و تازه مهدی موعود را هم با همه گرفتاریهایش  
بدیدن این هنرنمائی بخوانند .

البته این دعوت از طرف مهدی موعود پذیرفته نشد ،  
زیرا آن مهدی که بعد برای سرپرستی " فلسطین تازه "  
آمد ، مهدی مفلوکی بنام بازرگان بود که نه تنها خیرگیر  
نبود ، بلکه خیلی زود بدست همان " نایب برحق امام  
موعود " که او را به صحنه آورده بسود از صحنه بیرون رفت .  
ولی فلسطین تازه‌ای که ساخته شد ، برجای ماند و همانند

---

۱ - Hermann Rauschnig در The Revolution of Nihilism ، چاپ شیکاگو ، ۱۹۲۹ ، ص ۴۸

۲ - موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور ، در خطبه  
نماز جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۶۳



فلسطین اصلی در سیطره خون و مرگ درآمد، که هر روزش توشه تازه‌ای از ویرانی و از رنج همراه داشت، و شاید بهترین توصیف‌این "فلسطین نو" را می‌باید در گفته‌های کهنه‌وتازه رهبر سا زمان آزادیبخش فلسطین کهن، یا سر عرفات، شنید.

وقتی که آشوب‌های بزرگ تا بستان ۱۳۵۷ آغاز شده بود، عرفات در پی می‌که با امضای "رئیس شورای اجرائی سا زمان آزادیبخش فلسطین و فرمانده کل نیروهای مسلح نهضت انقلابی فلسطین" برای "حضرت آیت الله العظمی خمینی" به نجف فرستاد، چنین گفت:

"نهضت انقلابی فلسطین معنویات و پایداری و ریشه‌هایش را از نهضت انقلابی امام حسین بن علی علیه السلام به الهام می‌ستاند." (۱)  
ویکماه بعد از آن، در نامه‌ای که بهمین سمت به "پیشگاه بزرگ مرجع دینی آیت الله العظمی آقای خمینی" فرستاد، دوباره چنین تاکید کرد:

"ما شمارا یکی از رهبران مسلمان میدانیم که در دفاع از کرامت و عزت و حقوق مسلمانان لحظه‌ای درنگ نکرده و در راه دفاع از فلسطین و همه مردم عرب حتی یکروز از پایداری ننشسته‌اید." (۲)  
و همین یا سر عرفات بود که در مصاحبه مطبوعاتی خود، درباره همین رهبر "نهضت انقلابی حسینی" و "مدافع امر فلسطین" گفت:

"در همان حال که خمینی مدعی است قصد تسخیر قدس را از راه کربلا دارد، در کربلا واقعی فلسطین، او و حافظ الاسد دست در دست یکدیگر ایفای نقش

---

۲۰۱- پیام‌های یا سر عرفات به خمینی، ۲۱ اوت ۱۹۷۸ (۱۸) رمضان ۱۳۹۸) و ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۵ شوال ۱۳۹۸).

یزید و ابن زیاد را برعهده گرفته‌اند." (۱)  
و فراموش نکنیم که این همان یا سرعرفات است که  
کارگردانان انقلاب اصیل ایران، به تصریح خود او سالیان  
پیاپی در مراکز آموزشی سازمان او تعلیمات تروریستی  
دیدند، و در جریان انقلاب نیز، فلسطینی‌های اومستقما  
در کشتارها و ویرانگری‌های "انقلابی" شرکت کردند، و  
خودش طی مصاحبه‌ای اختصاصی اظهار داشت:  
" وقتیکه در اولین فرصت مناسب حقایق تازه  
بسیاری را فاش کنم، دنیا درخواهد یافت که خمینی  
بدون مانمیتوانست حتی برای چندلحظه روی پای  
خود بایستد، و تاکنون همچنان در تبعید بسر  
میبرد." (۲)

و باز فراموش نکنیم که این همان رهبر سازمان  
آزادی بخش فلسطین است که بعنوان نخستین و عزیزترین  
میهمان خارجی به جمهوری اسلامی دعوت شد، و دیدار او با  
"رهبرانقلاب" دیدار "دومجا هدکبیر" نام‌گرفت، و  
وزیر خارجه وقت، در مقام رهبر جبهه ملی، به‌وی گفت:  
" شما در تاریخ کشور ما بعنوان دوست و برادر مقامی رفیع  
بخود اختصاص داده‌اید." (۳)

مسلمانان گروه‌ها را روکشان، آنوقت که فریاد میزدند  
"مهدی بیا، ایران فلسطین شده"، علی‌رغم اعتقادی که  
به گفته خود داشتند، نمیدانستند که در کوتاه‌زمانی،  
چگونه به‌همت آنها سخن تلخ یک مقام بلندپایه عرب،  
در مورد فلسطین تازه‌ای که آنها در سرزمین مادری خویش

- ۱ - نقل از هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۰ تیر ۱۳۶۴
- ۲ - یا سرعرفات، در مصاحبه اختصاصی با هفته‌نامه  
کیهان، چاپ لندن، اردیبهشت ۱۳۶۳
- ۳ - دکتر کریم سنجابی، وزیر امور خارجه دولت موقت،  
۱۸ اسفند ۱۳۵۷

ساختند ، مصداق خواهد یافت :  
" فلسطینی ها ، برای پرداخت گناهی که نمیدانم  
چه بوده است سالهاست در برزخ بسر میبرند ، ولی  
بخلاف سایر برزخیان حتی از دور نیز دروازه بهشت  
را نمی بینند ! " (۱)

\* \* \*

روزها ، هفته ها ، ماهها ، ازدهان راه پیمایان چند  
صدهزار نفری شنیدیم که به " خمینی بت شکن " درود  
فرستادند ، ولی بروی خودمان نیاوردیم که این بت  
سازان بت پرست ، خواهان بت شکنی نیستند ، فقط  
خواهان تغییر بت هستند ، واگر خواستار این تغییرند  
برای این است که دیگر از بت کهن نمیترسند ، و آنان ،  
همانند همه بت پرستان ، نیاز به بتی دارند که از او  
بترسند .

اینها همان کسانی بودند که صدسال پیش از این ،  
نیچه در موردشان گفته بود :  
" مهم این نیست که بت ها را شکسته باشی . مهم این  
است که خوی بت پرستی را در نهاد خودت از میان  
برده باشی . "  
و همان کسانی بودند که اندیشمند نامی دیگری در  
ارزیابیشان نوشته بود :

" اینان به عنوان اجزائی از یک " جماعت " به  
قدرت احترام میگذارند ، اما بسیار بندرت تحت  
تأثیر محبت یا خیرخواهی قرار میگیرند ، زیرا که

---

۱ - انور تقیه ، وزیر دولت اردن و نماینده پیشین این  
کشور در بیت المقدس . نقل از کتـاب :  
Les Palestiniens نوشته Eric Rouleau ، چاپ  
پاریس ، ۱۹۸۴ ، ص ۸۸

جماعت همیشه خیرخواهی و محبت را نشان ضعف  
میشمارد. سرسپردگی جماعات، چه در گذشته و چه در  
حال، هیچوقت متوجه فرمانروایان نیکخواه و  
ملایم نبوده، بلکه متوجه کسانی بوده است که بر آنها  
با قاطعیت و شدت عمل حکومت کرده اند. و اگر جماعت  
فرمانروای شکست خورده را زیر پا میگذارد تنها  
بخاطر اینست که دیگری را زانو نمیترسد، و خواهان  
فرمانروای تازه و مقتدری است که از او بترسد، تا  
بتواند با خیال راحت در برابرش ابراز عبودیت  
کند. (۱)

"توده ها و هیپنوتیزه ها، همیشه بر حسب شعارهایی  
که بدانان داده میشود آماده نوسان از یک قطب  
افراطی به قطب افراطی دیگرند. بدین جهت است  
که به همان آسانی که جلاد میشوند، شهادت را نیز  
میپذیرند." (۲)

و باز متفکر سرشناس دیگری در تحلیلی مشابه  
گفته بود:

" هنگامیکه در جامعه ای با حکومت مطلقه، مردم  
سربه شورش بر میدارند، غالباً این شورش بخاطر  
تبهکاری یا نابکاری رژیم نیست، برای اعتراض  
به ضعف آن است. حتی در قلمرو دین نیز، در دوران  
نهضت اصلاح مسیحیت، مردم نه به قدرت کلیسا بلکه  
به ضعف آن ایراد داشتند." (۳)

---

۲۰۱ - Gustave le Bon در کتاب Psychologie des foules، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۱۸  
۲ - H.G. Wells در کتاب A Short Story of the World، لندن، ۱۹۲۲

ولی چهره واقعی این "بت شکنان" بت ساز و بت پرست را بیگمان سالها پیش از این سخنور ناموسی خودمان ملک الشعراء بهار بهتر از هر کس توصیف کرده بود:

آید از دروازه شمراں اگر روزی حسین  
شامش از دروازه دولاب بیرون میکنند!  
ور یزید مقتدر پارسایشان نهد،  
خاک پایش را به آب دیده معجون میکنند!

شاید مادی چوبک نیز، در داستان معروفش بنام "انتری که لوطیش مرده بود" توصیف گویای دیگری از همین ها کرده بود، در وصف الحال آن عنتری که آرزو داشت اربابش بمیرد، ولی وقتی که "لوطی" مرد و او را در بیابان تنها گذاشت از غم بی ماحبی فغان برداشت، و فقط آنوقت فهمید که اگر لوطیش ناراضی بوده بخاطر آن بوده که از او جدا شده است.

ما حینظری ایرانی، در سالهای اخیر، در کتابی  
ارزنده نوشت:

" این سفاکانی که در طول تاریخ ایران پیدا شدند، کسانی بودند که روحیه و خلیات خود ما آنها را با احسن و آفرین ساخته و پرورش داده بود. خود ما بودیم که بت ساختیم و تعظیم و پرستش کردیم. پالان دادیم و سوارمان شدند... آیا چنین ملت، با چنین خلیاتی، میتواند بدون آقا با لاسر و رهبر و امام و فقط با رعایت حقوق و احترام متقابل زندگی کند؟ تاریخ گذشته ما میگوید نمیتواند." (۱)

---

۱ - دکتر علی محمد ایزدی، در کتاب "نجات"، چاپ ونکوور (کانادا)، ۱۳۶۲، ص ۱۳۹

حتی پیش از او، سیاستمدار و مورخ قرن گذشته  
ایران، سرجان ملکم، در "تاریخ ایران" خودگفته  
بود:

" در این مملکت هرگاه مردم به گفته خود بر ظلم قیام  
کنند، برای این است که بیدرنگ ظالمی دیگر را  
برخویش مسلط سازند، که بمحض احراز قدرت همان  
کسانی را که به زعم او مصدرفتنه و در حقیقت سبب  
عروج وی بر سریر اقتدار شده اند قلع و قمع  
میکنند." (۱)

چندی پیش نوشته جالبی از یوگ "آکادمیسین  
و مورخ سرشناس فرانسوی درباره سفر جنگی ناپلئون  
بناپارت سردار ارتش انقلابی فرانسه به مصر در سال ۱۷۹۸  
خواندم که میتواند تحلیل اجتماعی بسیار جالبی در  
همین مورد باشد، و من بدون تفسیر، خلاصه آن را نقل  
میکنم:

هنگامی که ارتش اعزامی فرانسه انقلابی، در اول  
ژوئیه ۱۷۹۸ در نزدیک اسکندریه قدم به خاک مصر گذاشت،  
بناپارت در اعلامیه‌ای که با عنوان "بسم الله الرحمن  
الرحیم، لا اله الا الله محمدا رسول الله" آغاز میشد،  
خطاب به مردم مصر چنین گفت:

" ای مردم مصر، دشمنان ما به شما خواهند گفت که من  
آمده‌ام تا دین شما را از میان بردارم. بحرف آنان  
گوش نکنید، زیرا که من بیشتر از خود شما به خداوند  
و رسول الله و قرآن احترام میگذارم، و اساسا  
به خواست خداوند رب العالمین به این سرزمین  
آمده‌ام. از بزرگان و قاضیان و امامان میخواهم  
به مردم اطمینان بدهند که ما فرانسویان مسلمانان

---

۱- Sir John Malcolm در A History of Persia  
چاپ لندن، ۱۸۸۵

راستینی هستیم که همین چند وقت پیش پاپ را به  
این جهت که مسیحیان را بجان مسلمین انداخته بود  
سخت گوشمالی دادیم."

اندکی بعد، وی خویشتن را "علی بناپارت"  
نامید، و روز جمعه بالباس عربی و عمامه و خرقة پشمین  
فقاها به مسجد رفت، و حتی یکی از ژنرالهای فرانسوی  
سپاه خود را پس از ختنه کردن به دین اسلام مشرف ساخت و  
اورا "عبدالله" نامید.

البته این نومسلمان دو آتشه، لازم ندید به مردم  
مصر بگوید که او نماینده همان حکومت انقلابی فرانسه  
است که رسماً خداوند را از مقام خود خلع کرده بود، و  
کلیساها را بصورت طویله یا سربازخانه در آورده بود، و  
و کلیه اموال کلیسا را بِنفع دولت مصادره کرده بود، و  
بسیاری از کشیشان را نیز به زیرگیوتین فرستاده بود.  
ولی "فضولهای انگلیسی" که از حضور این رقیب مزاحم  
در مصر ناراحت بودند، اندک اندک همه این مطالب را  
توسط "ملاهای" خریداری شده به مردم بروز دادند،  
و در نتیجه "ماه عسل" ژنرال علی بناپارت پاشا با  
همکیشان مسلمان خودش در قاهره بیایان رسید و یکروز  
که وی برای سرکشی به مواضع قوای فرانسوی به بیرون  
شهر رفته بود در شورش عمومی که به تحریک آخوندها در  
قاهره در گرفت، مردم از جامع "الازهر" به خیابانها  
و کوچهها ریختند و در راه جهاد با فرنگیهای ملحد  
و مشرک، هر چه را توانستند خراب کردند و آتش زدند و  
بسیاری از مصریانی را که با فرانسویان همکاری کرده  
بودند سربریدند، و یکی از ژنرالهای برجسته خود  
بناپارت را نیز کشتند.  
در بازگشت شبانه به قاهره، بناپارت شبانه

آرایش جنگی قوای خود را سازمان داد، و توپهای آتشبار را از بالای بلندی معروف قلعه (سیتادل) بجان سبب الازهر نشانه گیری کرد. فردای آنروز سربازان فرانسوی از بامداد بدستور وی تدریجا مردم خشمگین و تحریک شده را به صحن جامع ازهر راندند، چنانکه تا نیمروز هفتاد هزار نفر در آنجا گرد آمده بودند. ولی این عده، هنگامیکه پس از ادای نماز ظهر و شنیدن دعوت‌های آتشین خطبای مذهبی برای نابودی کامل کفار، خواستند به خیابانهای قاهره بریزند، همه درهای جامع ازهر را بروی خود بسته و در عوض لوله‌های توپهای فرانسوی را گشوده یافتند. آنروز تا عصر بیش از سی هزار نفر از اینان، در داخل صحن بزرگ الازهر با شلیک مرگبار خمپاره‌های فرانسوی به خاک و خون غلطیدند، چنانکه به نوشته گزارشگر سپاه فرانسه، سیل خون از زیر درهای جامع به بیرون روان شد. ساعت پنج عصر نمایندگان بقیه جماعت در حالیکه التماس کنان بر زمین می‌خیزیدند اجازه بیرون آمدن و امان خواستن یافتند، و همانجا کلیه رؤسای بلوا بدستور بنا پارت بدار آویخته شدند.

گمان می‌کنید عکس العمل "روحانیت مبارز" و "توده‌های ایثارگر" پس از این واقعه چه بود؟ صبح روز بعد، مفتی اعظم "الازهر" طی خطابه نماز صبح به مؤمنین اطلاع داد که شبانه خوابنا شده و از حضرت رسول اکرم شنیده است که بالحنی غضبناک با او فرموده اند "شما چه حق داشتید با این بنا پارت که کمر بسته من است عناد کنید؟ او از جانب خداوند ما مورا است شما را با بست معصیت هایتان کیفر دهد. به همه بگو که از جارتها و بی احترامی هائی که با و کرده اند استغفار کنند." و آنروز



بناپارت رسماً "سلطان بناپارت" و "خلیفة اللہ" شناخته شد، و اگرچندی بعد دست از این مقام برداشت و شتابان به فرانسه بازگشت، برای این بود که از فرانسه خبرهای نگران کننده‌ای باورسیده بود.

\* \* \*

"شاه کمی تأمل کرد و سپس گفت: حالا فکر میکنم که شاید اگر در آن روزهای بحرانی شدت عمل بخرج داده بودم، امروز در مقام خودم باقی بودم و در اطراف و اکناف جهان دنبال پناهگاهی نمیکشتم. راستش را بخواهید خود من هم درست نمیدانم چرا وضع ایران آنطور بهم ریخت. تا چند ماه پیش از

شروع بحران، صدها هزار نفر بمناسبت‌های گوناگون به طرفداری از من دست به تظاهرات میزدند و در هنگام عبورم از خیابانها موجی از جمعیت ابراز احساسات میکردند و زنده باد می‌گفتند. و همین جمعیت دوماه بعد شعار مرگ بر شاه دادند." (۱)

متأسفانه محمدرضا شاه وقت کافی برای آشنائی نزدیک با ادبیات غنی کشور خودش نداشت، و گرنه میتوانست پاسخ خود را در شعر زیبای سخنورما حیدر معاصرش فریدون توللی بیابد:

برزنده باد گفتن این خلق خوش‌گریز  
دل برمنه، که یک تنه در سنگرت کنند!  
گیرم زدست چون تونخیزد خیانتی،  
خدمت مکن، که رنجه به صد کیفیت کنند!

---

۱- Hamilton Jordan در کتاب Crisis. The last year of the Carter Presidency چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۹۴

و نیز می‌توانست از زبان یک سخنور بزرگ دیگر پاریسی،  
ملک الشعراء بهار بشنود که :

در محیطی کامتیاژی نیست بین فضل و جهل  
آن مکرر مرده باد و این مکرر زنده باد  
گر کسی گوید که حیدر قلعه خیبر گرفت  
جای حیدر جملگی گویند : خیبر زنده باد !  
ور کسی از خولی و شمر و سنان مدحی کند  
جملگی گویند با صوت مکرر : زنده باد !  
آنکه گوید مرده باد امروز در حق کسی  
فرستی گر بود گوید روز دیگر : زنده باد  
از پی تغسیل و دفن مردمان زنده دل  
مرده شو در این محیط مرده پرور ، زنده باد  
در گلستانی که بلبل بشنود تو بیخ زاغ  
راح و ریحان مرده باد و خار و خنجر زنده باد  
حتی هفتصد سال پیش ، سعدی همین سنت دیرپای  
جامعه ما را چنین توصیف کرده بود :

نبینی که پیش خداوند جاه  
ستایش کنان دست در بر نهند ،  
و گر روزگارش در آرد ز پای ،  
همه عالمش پای بر سر نهند !

منتها این سنت ملی در همان روزگار نیز چندان  
استوار بود که خود سعدی ، با آنکه این واقعیت را  
بانگوش تذکر داده بود ، در جای دیگری از گلستان همان  
را درسی عملی قرارداد :

باش تا دستش ببندد روزگار  
پس بگام دوستان مغزش بر آر !  
شاید سخنسرای نامی قرن گذشته ما ، قانسی،  
نمونه تمام عیاری از اصول فکری و علمی این مکتب

باشد. آنوقت که حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم مضحک  
محمدشاه قاجار همه‌کارهٔ مملکت بود، شاعر چیره‌دست  
ما بیست و یک قصیدهٔ غزلی در مدح ساخت و بابت هر  
یک صله گرفت، که در یکی از آنها که عنوانش "در سبب  
زکام کشف‌الادانی والاقاصی جناب حاجی میرزا آقاسی"  
بود، وی را مقامی همپایه پیمبر اسلام داد (و شاید  
ازین بابت پیش‌کسوت بزرگان جمهوری اسلامی و  
چاپلوسیهای آنان از امام پیاپی مبرگونه عصر حاضر شد):  
دلا، زمدح محمدبه مدح خواجه‌گرای،  
که خواجه از پس او و برد و کون سالار است!  
پناه دولت اسلام، حاجی آقاسی  
که همچو دست ملک خا ماه اش گه‌ریار است

و همین سخنسرای چیره‌دست بزرگوار، بمحضر  
درگذشت محمدشاه و برکناری حاجی میرزا آقاسی از مقام  
مدارت، و پیش از آنکه حتی مرکب عزلنا مه این ممدوح  
"محمدگونه" خشک شده باشد، در قصیده‌غزلی دیگری در  
مدح میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم تازه، گفت:  
بجای ظالمی شقی، نشسته عالمی تقی  
که مؤمنان متقی، کنند افتخارها!  
الا گذشت آن زمن، که بگسلند در چمن  
میان لاله و سمن، حمارها فسارها!

در زمان همین محمدشاه، صدراعظم معسرف و  
شایسته‌اش قائم‌مقام، که یکی از بزرگمردان نادرایران  
عصر قاجار بود - و بهمین جرم خفه‌شد، همچنانکه بعداً  
امیرکبیر را نیز بهمین جرم رگ‌زدند - "ایثارگران"  
عصر خود را چنین توصیف کرده بود:  
عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه،  
ظالم و بدخواه هرچه عاجز و مسکین!

گمان مکنیم که این طرز فکر مخصوص "بـورژوازی فاسد" یا "لومپن پرولتاریای" جامعه ما بوده یا هست. مارکسیستهای دوآتشه و "اصولی" مانیز با قاطعیت بدان پای بندند، چنانکه نمونه‌ای از آنرا در این "هشدار" نشریه معروف "آهنگردرتبعید" ارگان مارکسیستهای فدائی خلق، که در لندن بچاپ میرسد، میتوان یافت:

ای حضرت شیخ، گرچه امروز

حاکم گشتی به طرز مرموز

فردا که سیاه‌گشت روزت،

بامشت ز نیم توی پوزت! (۱)

احمدکسروی در "تاریخ مشروطیت" خود درباره

مرگ غم‌انگیز خیابانی نوشت:

"بدینسان شادروان خیابانی کشته‌گردیده از میان

رفت. میباید اوراکشته آن نمایشهای روبه

کارانه مردم و آن کف زدن‌ها و زنده‌با دگفتن‌های

دروغی دانست. یک پستی فراموش‌نشده که در

داستان خیابانی از این دسته مردم نمایان گردید

آن بود که درست بهمان سان که دریای گفته‌های

خیابانی کف زده بودند درگرداگرد جنازه او نیز

کف زدند و دژ رفتاری بسیار از خود نشان

دادند."

و در تکمیل این داستان، مورخی دیگر توضیحات

ذیل را داد:

"اینها که تا دیروز یاران خیابانی بودند،

طناب به پای جسدش بستند و آنرا روی زمین کشیدند

تا خود را به دستگاه نیرومند جدیدی که مخبـر

---

۱ - "آهنگردرتبعید"، نشریه سازمان مارکسیستهای فدائی خلق، چاپ لندن، شماره ویژه تیرماه ۱۳۶۴

السلطنه در رأس آن بود نزدیک سازند." (۱)

نقل گواهی زنده یک بانوی خارجی که سالها در ایران بسربرده است و همسر ایرانی دارد، شاهدی است بر اینکه این سنت پرافتخار همچنان برقرار است:

"دوماه پیش از عزیمت شاه و شهبانو از ایران، در یک میهمانی شام بازن و شوهری آشنا شدم که مرد ایرانی و همسرش فرانسوی بود. شوهر خانم بمن اظهار داشت که از جان نثاران اعلیحضرت است، و چند روز بعد بخانه من تلفن کرد و از شوهرم خواهش کرد که بهرطور ممکن باشد بوسیله من وقتی برای شرفیابی بحضور شهبانو برای او بگردد. البته من چون او را خوب نمیشناختم از این کار خودداری کردم... و درست دو هفته بعد از آن، هنگامیکه تظاهرات خیابانی گسترش یافته و بسه صورت خراب کردن و آتش زدن درآمده بود، یکروز درحین عبور با مردمی مواجه شدم که ساختمان وزارت اطلاعات را به اشغال درآورده و آنرا تقریباً بکلی ویران کرده بودند، و در یکی از صفوف مقدم این تظاهراتکنندگان همان آقای "شاه پرست" محترم را دیدم که با فریاد و ناسزا علیه شاه و شهبانو شعار میداد." (۲)

\* \* \*

---

۱ - نقل از کتاب "ایران در دوره سلطنت قاجار" نوشته علی اصغر شمیم. چاپ تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۹۸

۲ - Janine Dowlatsahahi در کتاب La Reine et moi چاپ ژنو، ۱۹۸۰، ص ۲۰۰

ولی آیا نه تنها انقلاب غیراصیلی که در ایران گذشت، بلکه حتی اصیلترین انقلابها نیز اصولا میتوانند پیام آور آزادی باشند؟

سه "ابرا انقلاب" گذشته شرق و غرب، انقلابهای کبیرفرانسه و روسیه و چین، بهتر از هرتحلیل و تجزیه‌ای بیانگر عملی این واقیتند که هیچ انقلابی، علیرغم هر محاسنی که ممکن است داشته باشد، نمیتواند مبنای آزادی باشد و نه پاسخگوی نیازهای قبلی کسانی که بدان دل بسته و با شور و اعتقاد در صفوفش پیکار کرده‌اند، و اگر هم بهره‌ای رسانده، تنها به آنها می‌باشد است که نتوانسته‌اند بموقع از آب گل آلود انقلاب ماهی بگیرند. ده‌ها هزار کتاب و مقاله تا با مرز دربار این سه انقلاب، و شرح کشتارها و ویرانیه‌ها و ستمگریهای هریک از آنها بر اساس مدارک و اسناد بی‌شمار منتشر شده است، و تقریباً همه این شواهد نشان میدهد که هر چند تعداد قربانیان این انقلابها کمتر از قربانیان و باها و طاعونهای معروف قرون وسطی نبوده، هیچیک از این سیل‌های خون "آزادی" معهود را به همراه نیاورده است، گوشه‌هایی از وقایع انقلاب کبیرفرانسه، در یکی از تازه‌ترین و معتبرترین کتابهای که در این باره انتشار یافته، توسط یک استاد و مورخ برجسته معاصر، چنین آمده است:

"در شهرنانت بیش از پنجاه نفر در عرض یکروز به عنوان "ضدانقلاب" به آبهای رودخانه لوار ریخته و غرق شدند. در شهر لیون به خونخواهی قتل یک نماینده کمیته انقلابی، دوهزار نفر از مردم شهر بارگبار گلوله بقتل رسیدند. در شهر آراس، رئیس کمیته انقلاب هر موقع که گردن محکوم به اعدامی را در حلقه گیوتین می‌گذاشتند، بالای

سرش میرفت و آخرین اخبار مربوط به اعدام‌های انقلابی را برایش میخواند و میگفت: این خبرهای دست اول را با گاهی دوستان درجه‌نم برسان. " در ایالت و آنده قتل عام وحشتناکی توسط " پاسداران انقلاب " صورت گرفت. روز اول اکتبر ۱۷۹۳ بموجب یک فرمان نظامی به قوای که باین ایالت فرستاده شده بودند دستور داده شد که " راهزنان ضدانقلاب را تا نفر آخر نابود کنید، و این کار را تا پیش از پایان ماه اکتبر به انجام برسانید. ایالت و آنده را بکلی درهم بکوبید و ویران کنید. "

" در هفتم نوامبر همان سال، پس از اجرای کامل این فرمان، حکومت انقلابی پاریس و آنده را " ایالت انتقام زده " اعلام کرد. روز بیست و سوم دسامبر ۱۷۹۳ فرمانده پاسداران انقلاب در این استان با تهاجر اعلام داشت: " دیگر استانی بنام و آنده وجود ندارد. من خودم آنرا در مردابهای " ساونی " دفن کردم. حتی بچه‌ها و زنهای رازیرسم اسبهای خودمان له کردیم. خوشبختانه هیچ زندانی و آنده‌ای نمیتواند از این بابت به ما ملامتی بکند، زیرا که ما اصولاً هیچ زندانی و آنده‌ای را زنده نگذاشته‌ایم. " (۱)

تحولی که انقلاب فرانسه در وضع کارگران پدید آورد، از پدیده‌های جالب این انقلاب است:

" طبقه کارگر بزرگترین قربانی انقلاب بود. زیرا تمام امتیازاتی که در رژیم گذشته به اصناف و کارگران آنها داده شده بود بازپس گرفته شد. با

---

۱- Jean Thulard در کتاب *Les révolutions*، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، ص ۱۱۱

ملفی شدن تعهدات کارفرمایان در قوانین انقلابی، اینان اجازه یافتند که دستمزد کارگران را به دلخواه خویش تعیین کنند و نه بر اساس مقررات اصناف. در همان سال ۱۷۸۹ کارگران چندین بار اجناس و مطالبه کاهش ساعات کار به تظاهرات پرداختند، و هر بار با اعلام حکومت نظامی این اجتماعات درهم شکسته شد. در آوریل ۱۷۹۱، بر اثر تظاهرات صنف نجار مجلس موسسان انقلاب اعلام کرد که حق آزادی کارفرمایان را در تعیین دستمزدها برسمیت می‌شناسد. و در ماده ۴ این قانون تصریح شده بود که: اگر همشهریهائی به بهانه برخورداری از حقوق کارگری بخواهند دست به اقداماتی از قبیل اعتصاب یا کم‌کاری بزنند که به حسن جریان امور صنایع زیان برساند، این اقدامات آنها تجاوز به آزادی و مخالف مواد اعلامیه حقوق بشر و در نتیجه ضد انقلابی تلقی خواهد شد.

و ماده ۸ همین قانون تاکید می‌کرد که: "هرگونه اجتماعی از پیشه‌وران، کارگران، دستمزدبگیران موقتی، کارگران روزمزد، و یا هرگونه اجتماعی که بتحریک آنان براه افتاده باشد، بدین منظور که حسن جریان امور کارگاهها را مختل کند و یا مخالفت با کارفرمایان شود، از جانب پلیس اجتماعات شورشی و ضد انقلاب تلقی شده و بیشدیدترین وجهی سرکوب خواهد شد." (۱)

انقلاب ممیزات خاص دیگری را نیز داشت که یکی از آنها ویرانگری فرهنگی و هنری تعصب آمیز و

۱ - همان کتاب، ص ۱۵۷



احمقانه‌ای بود که بعدها ، در همه انقلاب‌های دیگر عصر ما  
( شاید بجز انقلاب شوروی ، آنهم در مورد آثار تاریخی و  
هنری ) ، تکرار شد :

" ویرانگریهای انقلاب فرانسه گاه بحدی واقعاً  
نفرت‌انگیز میرسید . نیش قبری پادشاهان و مردان  
سرشناس رژیم گذشته ، تاراج اموال هنری کاخها و  
فروش غیرقانونی آنها ، انهدام بسیاری از آثار  
تاریخی و هنری ، اعدام تعصب‌آمیز مردان و زنان  
برجسته جهان علم و اندیشه و ادب با منطق کینه  
و خشونت ، همه اینها از دستاوردهای نابخودنسی  
این انقلاب بود ." (۱)

طبیعی است که "انقلاب اسلامی" ایران بصورت مظهر  
همه این تعصب‌ها و این حماقتها ، نمیتوانست از این  
خصیصه ویرانگری برکنار بماند ، و برکنار هم نماند ،  
همچنانکه در مورد نحوه برخوردش با جهان دانش و اندیشه  
نیز بهمین راه رفت :

" وقتیکه دانشمندان و هنروران فرانسوی گروه‌گروه  
راه فرار بخارج از کشور درپیش گرفتند ، یکی از  
رهبران برجسته انقلاب در مقام رئیس دادگاههای  
انقلابی ، اعلام کرد : "بگذارید بروند . انقلاب  
به دانشمندان احتیاج ندارد ." (۲)

و ۱۸۰ سال بعد از او ، "رهبرانقلاب" دیگری ، با  
همین حد از تشخیص و شعور ، در شرایطی مشابه ، چنین  
فتوی داد :

" میگویند مغزها فرار میکنند . این مغزهای  
پوسیده بگذارید فرار کنند . بنشینیم غصه‌بخوریم  
که مغز فرار کرده؟ جهنم که فرار کرده . حالا که

---

۲۰۱- همان کتاب ، ص ۱۶۵ و ۲۹۷

ما می‌خواهیم تصفیه‌کنیم غصه می‌خورید که چرا  
اعدام میکنند؟ باید هم فرار کنند، دیگر جای  
زندگی برای اینها نیست. اگر شما هم میدانید که  
در اینجا جای تان نیست فرار کنید، راه باز  
است." (۱)

شبهاتهای شگفت‌آور دیگری میان انقلاب‌های  
مختلف میتوان یافت. مثلاً میان آنچه "بونالد"  
تئورسین دوران "لوئی هیجدهم" درباره آغاز و پایان  
فکری انقلاب فرانسه گفت و آنچه در همین زمینه در  
"انقلاب ایران گذشت:

"انقلاب با اعلامیه حقوق بشر آغاز شد، و با اعلامیه  
حقوق کلیسا پایان یافت."

با اینهمه، شاید این تفاوت میان این دو انقلاب  
وجود داشت که در انقلاب فرانسه، نه روشنفکران و نه  
"توده‌های رزمنده" خودشان برای صدور "اعلامیه حقوق  
روضة خوانان" بمیدان نیامدند، و این خودروضة خوانهای  
فرنگی بودند که در پی شکست نظامی ناپلئون و بازگشت  
لوئی هیجدهم این حقوق را برای خویش بازستاندند،  
ولی در "انقلاب ایران" تقریباً از همان آغاز،  
روشنفکران و لیبرال‌های "مبارز حقوق بشر" در پیشاپیش  
صفوف ایثارگران برای تثبیت حقوق روضه‌خوانان سینه  
زدند و "یا امام" گفتند.

حتی در تحلیل نهائی انقلابها، نمیتوان غالباً  
فرق زیادی، از نظر ارزیابی اصولی، میان روحیه  
سیاهی لشکران انقلاب و روندکار خودانقلابهای بزرگ و  
کوچک غرب و شرق یافت. بعکس واقعیتها نشان میدهد  
که در بسیاری از موارد، انقلابیون سوادآموخته جوامع

---

۱- خمینی، در دیدار با اعضای کمیته امداد، درجماران،  
۸ آبان ۱۳۵۸

"پیشرو" امتیاز زیادی در این زمینه بر بیسوادان انقلابی جوامع آخوندزده جهان سوم ندارند:  
" خود انقلابیون نیز هیچوقت درست نفهمیدند که برای چه انقلاب کرده‌اند. حقیقت آن است که ما این انقلاب را در پاریس آرایش کردیم و بصورت مردم پسندی درآوردیم، بعد آن را با کالسکه به شهرستانها فرستادیم. انقلابیون شهرستانها کاری نداشتند جز آنکه رسید تحویل گرفتن آنرا امضاء کنند." (۱)

.....  
انقلاب کمونیستی روسیه که صدوسی سال بعد از انقلاب کبیرفرانسه انجام گرفت، "سواد مطابق اصل" آن از کار درآمد.

" در همان نخستین روز تصرف "تساریتسیا" (استالینگراد آینده) توسط بلشویکها، ۱۲،۰۰۰ نفر بعنوان "علی الحساب" تیرباران شدند. چند روز بعد از آن، در سرکوبی شورش اوکرایین شرقی، ارتش سرخ ۳۰۰،۰۰۰ نفر را کشت و ۲۰۰،۰۰۰ نفر دیگر را به سیبری فرستاد. در مورد برخی از واحدهای ارتش سرخ که حاضر به شرکت در این کشتارها نشده بودند، بطریقه "رومی" عمل شد، بدین ترتیب که از هر ده نفر از آنها (و گاه از هر پنج نفر) یک نفر تیرباران شد.

---

۱- از نامه Bazin بورژوازی پاریسی به دوستش در باره انقلاب سال ۱۸۳۰، ۱۵ اوت ۱۸۳۰. نقل از کتاب Les révolutions، نوشته Jean Thulard، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، ص ۳۲۷

برآوردهای کلی مربوط به تلفات انسانی در سالهای اول انقلاب، ۱۵ میلیون تا ۳۰ میلیون نفر را شامل میشود، و این کارنامه انقلابی است که میبایست جنگ و خشونت را برای همیشه از میان بردارد. در دوران تصفیه‌های معروف استالینی در دهه ۱۹۳۰، شش میلیون نفر زندانی شدند که از آنها یک میلیون نفر در خودزندانها تیرباران شدند، و در حدود ۱۰ میلیون نفر نیز به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند. رویهم در دوران استالین قریب ۲۰ میلیون نفر از مردم شوروی بعناوین مختلف از میان رفتند.

ماموران محلی سازمان پلیس مخفی در نواحی مختلف کشور، مرتباً دستورهای از این قبیل دریافت میداشتند: "با وصول این دستور بلافاصله ۱۰،۰۰۰ دشمن خلق را تیرباران کنید. نتیجه را تلگرافی اعلام دارید." و تلگرام پاسخ همیشه حاکی بود که: "در اجرای دستور، امروز دشمنان خلق به‌اسامی ذیل تیرباران شدند."، و در دنبال آن اسامی ده، پانزده یا بیست هزار "دشمن خلق" تلگراف میشد. در شهرک "نووسیبیرسک" دستور اعدام ۵۰۰ دشمن خلق صادر شده بود، ولی ماموران محلی NKVD با تمام جستجوهای بیش از ۳۰۰ نفر در آن شهرک نیافتند، که البته همه را تیرباران کردند. در فاصله سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۱ شماره زندانیان در شوروی از ۱۵ میلیون تن متجاوز بود. و خود افراد این سازمان که بعداً زندانی شدند این رقم را تایید کردند. در برنامهای مشترکی شدن کشاورزی در شوروی، بیش از ۳ میلیون نفر نابود شدند و در

همین حدود از روستائیان به اردوگاههای کار اجباری فرستاده شدند و در آنجا مردند. بر رویهم در این سالها حداقل ۲۰ میلیون نفر، و به احتمال قوی در حدود ۳۰ میلیون نفر در شوروی نابود شدند." (۱)

" سازمان "چکا" پلیس مخفی بلشویک، در نخستین هیجده ماهه کار خود بیش از نود هزار نفر را بقتل رسانید. این سازمان که بعداً به NKVD و GPU و سرانجام به KGB تغییر نام داد، تنها در دوران تصفیه‌های استالینی دست کم ۳ میلیون نفر را به جوخه‌های اعدام سپرد یا در اردوگاههای کار اجباری وزندانها سربسته کرد." (۲)

مارشال پتن در یادداشت‌های روزانه خودش نوشته

بود:

" روزی خواهد رسید که دیکسیونر لاروس، در قسمت حرف H، درباره هیتلر بنویسد:

" هیتلر، آدولف (۱۸۸۹-۱۹۴۵) رئیس یک گروه فرعی تروریستی در عصر ترور استالینی." (۳)

.....

در مورد انقلاب چین، اطلاعات مبسوطی در نشریه رسمی سازمان عفو بین المللی بنام "نشریه مخصوص در باره جمهوری خلق چین، اطلاعاتی در مورد زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان در این جمهوری" در سپتامبر ۱۹۸۴ در

۲۰۱ - Robert Conquest در مجله Historama، چاپ

پاریس، سپتامبر ۱۹۸۲

۳ - Arthur Conte در کتاب Les dictateurs du

vingtième siècle، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۲۰۴

لندن و چندین پایتخت دیگر چاپ شده که یکم دوینجا ه و هشت صفحه را شامل میشود .

طبق آمار این نشریه ، در دوران سی و پنج ساله جمهوری خلق چین ، بیش از ۱۰ میلیون نفر مستقیماً توسط رژیم کشته شده اند ، ولی به اعتراف " هوئیائو بانگ " دبیرکل حزب کمونیست چین در دوره انقلاب فرهنگی سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ ، این انقلاب بمفهوم وسیع کلمه یعنی با احتساب همه کشتگان و زخمیان و زندانیان و شکنجه شدگان ، ۱۰۰ میلیون نفر قربانی داشته است . (۱)

خود مائوتسه تونگ ، رهبر چین طی نطقی در سال ۱۹۵۷ ، پذیرفت که در پنج ساله اول حکومت او ، ۸۴۰،۰۰۰ نفر درملاء عام و بصورت دسته جمعی در اجرای فرمان " نابودی ضد انقلابیون " اعدام شده اند . (۲) نشریه تبتی های تبعیدی ، در ماه اوت ۱۹۸۴ طبق آمار ی که مورد تکذیب خود دولت چین نیز قرار نگرفت ، اعلام کرد که از ۳ میلیون نفر جمعیت پیشین تبت ، در طول سی و سه سال حکومت چین کمونیست برای این سرزمین ، یک میلیون نفر بمرگ غیرطبیعی مرده اند که لاقلاً نیم میلیون نفر از آنها اعدام شده اند . (۳)

\* \* \*

- 
- ۱ - روزنامه Le Monde ، ۲۸ دسامبر ۱۹۸۴
  - ۲ - Jacques Boudet در ذائیرة المعارف Chronologie universelle ، چاپ پاریس ، ۱۹۸۳
  - ۳ - نقل از رادیوی صدای اسرائیل ، بخش فارسی ، ۱۳ اوت ۱۹۸۴

اگر انقلابی را بتوان یافت که کارنامه نهائیش  
سودنشان دهد و نه زیان، سراغ آنرا باید در انقلابها  
گرفت که برای کسب استقلال ملی انجام میگیرند، و نه برای  
تحصیل دموکراسی و میان سه "آبر انقلابی" که بدانها  
اشاره شد، انقلاب چین این امتیاز را داشت، زیرا این  
انقلابی بود که اگر مثل هر انقلاب دیگری آزادی و دموکراسی  
بهمراه خویش نیاورد، برای چین استقلال و حاکمیت ملی  
بهمراه آورد.

انقلاب چین، بیش از آنکه یک انقلاب کمونیستی  
باشد قیام یک ملت بزرگ و تحقیر شده برای بازگرفتن  
هویت و حاکمیت ملی خود از گروه لاشخورانی بود که با  
بهره‌گیری از ضعف این کشور، از نیمه دوم قرن نوزدهم تا  
نیمه دوم قرن بیستم، آنرا مورد استعمار نظامی و سیاسی  
و در هر دو حال استعمار اقتصادی خویش قرار داده بودند.  
آمریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، ژاپن، همه بطور  
مستقیم در این غارتگری شریک بودند، و آنجا هم که صحبت  
از دولت مرکزی میشد، این دولت دست‌نشانده قدرتهای  
بزرگ غربی بخصوص آمریکا بود، همچنانکه طبقه خاکمه،  
اعم از سیاستمداران و نظامیان و فئودالها و مالکین  
بزرگ و تجار همه در عین انباشتن کیسه خود عمال استعمار  
و استثمار بیگانگان بودند. و اگر این جهش استقلال طلبانه  
رنگ کمونیستی بخود گرفت. مانند تقریباً تمام موارد  
مشابه دیگر بدین جهت بود که این طبقه حاکمهای که ملت  
آنرا مسئول نابسامانی و بدبختی خویش میدانست  
نمایندگان سرمایه‌داری غرب بودند و از جانب آن نیست  
حمایت میشدند.

"دیویدشون برون" روزنامه‌نگار و دیپلمات آمریکائی،  
که در زمان جنگ جهانی دوم رئیس روابط عمومی ژنرال  
آیزنهاور فرمانده کل نیروهای متفقین بود، و در این

سمت با غالب شخصیت‌های برجسته جهان دیدار و گفتگو کرده بود، در کتاب پرسروصدای خود بنام "آمریکای آشفته" گفتگویی را که میان او و هوشی مینه رهبرویتنام صورت گرفته بود نقل می‌کند که گویای روشنی آزمایتهای واقعی همه این انقلاب‌هاست که در لوای کمونیسم، ولی با انگیزه واقعی استقلال طلبی انجام می‌گیرد:

"به هوشی مینه گفتم: "برای ما آمریکا شیها مسئله مهم در مبارزه شما با فرانسویان، کمونیست بودن شماست". وی قدری با ریش خودش بازی کرد، سپس گفت: "ولی برای خود ما مسئله واقعی مسئله استقلال است، و ملت ما مصمم است به هر قیمت که با شد این استقلال را بدست بیاورد. اگر کسانی که شما آنها را کمونیست مینا میدتنها کسانی باشند که بتوانند برای نیل به این هدف بجنگند، در آن صورت ویتنام کمونیست خواهد شد. اما آنچه انگیزه واقعی ما برای مبارزه است، کمونیسم نیست، استقلال است. کمونیست‌ها در حال حاضر اقلیت کوچکی در سرزمین ما بیش نیستند، و عنصر سیاسی واقعی ما نیرومند عنصر ناسیونالیست است. آنچه همگی ما، چه کمونیست، چه کاتولیک، چه روستائی، چه کارگر، درباره آن توافق نظر داریم این است که دست در دست یکدیگر برای کسب استقلال بجنگیم." (۱)

اگر امروز چین پس از کسب کامل استقلال و حاکمیت ملی خود، در جریان آن است که روز بروز بیشتر از کمونیسم رادیکال مائوئی فاصله بگیرد، بهمین خاطر است که انگیزه واقعی انقلاب آن - ولو ناخودآگاه - کمونیسم نبوده بلکه همین استقلال و حاکمیت ملی بوده است، و با

---

۱- David Schoenbrun در Inside-Out America چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، فصل یازدهم



نیل بدان، اکنون می‌تواند راهی را برگزیند که برای پیشرفت خود منا سبتر تشخیص می‌دهد.

همین نکته را در مورد انقلاب کوبا تذکر می‌توان داد. قیام فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۳ یک قیام کمونیستی نبود، زیرا که در آن هنگام نه خود او - که یک دکتر حقوق و وکیل دادگستری بود - کمونیست بود، نه هم‌زمانش، و اساساً حزب کمونیست کوبا نیز نه تنها قیام او را تأیید نکرده بود، بلکه این قیام را مخالف مصالح "خلق کوبا" تشخیص داده بود. قیام کاسترو قیامی علیه استعمار تحمل‌ناپذیر آمریکا بود که پس از ۲ سال اشغال نظامی کوبا در قرن نوزدهم و ۱۳ سال اشغال نظامی متناوب این کشور در قرن بیستم، در آن موقع از راه حکومت "ژنرال باتیستا" دیکتاتور سفاک و فاسد کوبا اعمال میشد، و توسط وی کلیه منابع کشاورزی و معدنی این کشور در اختیار شرکت‌های آمریکائی گذاشته شده بود. اگر حکومت فیدل کاسترو بعداً رنگ کامل کمونیستی گرفت، بخاطر این بود که آمریکا بجای اینکه با درک ماهیت حقیقی انقلاب کوبا سیاست واقع‌بینانه‌ای در مورد تفاهم با آن درپیش گیرد، دست به محاصره اقتصادی همه‌جانبه این کشور زد و عملاً راهی برای آن باقی نگذاشت جز اینکه برای ادامه حیات خود به اردوگاه مخالف روی آورد. و این همان واقعیتی است که بسیاری از آگاهان آمریکا و جهان غرب در سال‌های اخیر در مورد نیکا را گوانیز تذکر داده‌اند.

بقول صاحب‌نظری که سال‌ها در زمینه ارزیابی انقلاب‌های عصر صرب‌ررسی کرده است:

" کوتاه‌بینی برخی از رهبران ملت‌های پیشرفته، که کالیگولاهای سفاک را در پستوی خانه خود نگاهداری میکنند، و از این راه ابتدائی‌ترین حقوق مشروع ملت‌ها را همراه با منافع درازمدت خود نادیده

میگیرند، برای جهان غرب از تندترین انتقادهائی  
که از جانب مخالفان بعمل میآید خطرناک تر است،  
زیرا همینها هستند که باعث زوال دنیای آزاد میشوند  
و بنام دروغین آزادی فقط در تاسمین منافع مالی  
گروهی معدود میکوشند و در نهایت راهگشای کرملین  
میشوند و راه را بر جاده سلطنتی کمونیسم هموار  
میکنند. (۱)

\* \* \*

حقیقت آزمایش شده این است که هر انقلابی، پس  
از درهم ریختن نظم موجود و استقرار در جای آن، خودش  
بصورت یک نظم سرکوبگر تازه درمیآید که در آن حتی  
آزادیهای نیم بند نظم پیشین نیز قربانی میشود، درست  
بهمان صورت که مذاهب، و قتیکه از صورت اولیه خود  
بیرون میآیند و رسمیت حکومتی و قانونی پیدا میکنند،  
خیلی زود تبدیل به قدرت مستبد و انعطاف ناپذیری  
میشوند که رسالت آسمانی آن تکفیر و آزار و سرکوبی  
منافقان و زندیقان و کافران و ملحدان است. حتی یک  
مورد در تاریخ نمیتوان یافت که این قانون کلی در مورد  
انقلابی، یا در مورد مذهبی، نسخ شده باشد.

" تاکنون حتی یک قدرت انقلابی که پس از جافتادن  
بنوبه خود پوست عوض نکرده و تبدیل به قدرتی مستبد  
و دیوانسالار نشده باشد در تاریخ دیده نشده  
است. قاعدهٔ هر انقلابی این است که بمحض آنکه  
قدرت را بدست بگیرد تبدیل به شیخی از انقلاب  
شود، و قاعدهٔ هر مبارز انقلابی نیز این است که

---

۱- Pascal Bruckner در کتاب Le sanglot de l'homme blanc، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص ۲۶۶

بمحض آنکه اختیاراتی قانونی بدست آورد، بصورت  
یک سرکوبگر درآید." (۱)  
این حقیقت را "روبسپیر" در همان آغاز کار انقلاب  
فرانسه تذکر داد که: "حکومت انقلابی استبداد آزادی  
است" (۲)، و یک مبارز انقلابی دست اول که هم—  
ترتسکی در انقلاب سرخ شوروی بود در تحلیل آن نوشت:  
"هر انقلابی بذرضد انقلاب را در بطن خود میپرورد،  
همچنانکه زندگی مرگ را در دل خویش نهفت—  
دارد." (۳)  
در سالهای اخیر نیز یک رهبر "چپگرای" سرشناس  
اروپا، در همین باره گفت:

"جنبشهای انقلابی که بدنبال تحولات اساسی  
میآیند باید شعور درک زمان خود را داشته باشند.  
اگر بخواهند واقعیتها را نادیده بگیرند و در چهار  
چوب قوانین و امکانات تاریخی عمل نکنند، خواه  
ناخواه به گذشته باز میگردند و خود بصورت عامل  
منفی بسیار خطرناکی در میآیند." (۴)  
ولی شاید گویا ترین تحلیل ها در این مورد تحلیلی  
باشد که چندی پیش توسط یک متفکر برجسته آمریکائی  
صورت گرفت:

---

۱ - Du tiers-monde au tiers-mondisme، چاپ پاریس، ۱۹۷۸، ص ۱۴۷

۲ - Robespierre. A decade of Revolution، نوشته Crane Brinton، چاپ  
نیویورک، ۱۹۳۴، ص ۱۶۱

۳ - Vladimir Jankelevitch، نقل از روزنامه  
لوموند، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۸

۴ - Andreas Papandreou، نخست وزیر یونان، در  
کنفرانس مطبوعاتی در ورشو، ۱۳ نوامبر ۱۹۸۴

" وقتیکه یک سخنور یا نویسنده پرخاشجو ، نظم حاکم را بدلیل فقدان مشروعیت آن یا کمبود عدالت در آن از بنیاد به لرزه در میآورد ، غالباً وی زمینه را نه برای ایجاد یک جامعه آزادگان و آزاداندیشان ، بلکه برای ایجاد جامعه ای ستایشگر عبودیت محض آماده میکند . این واقعیت در اروپای دوره رنسانس ، در فرانسه انقلابی ، در روسیه مارکس و در بسیاری از جاهای دیگر آزمایش شد ، و مسلماً با زهم آزمایش خواهد شد .

این تصور که جنبشهای توده‌ای ، بویژه انقلابها ، واقعا نمایانگر عصیان توده‌ها برای سرنگونی حکومت‌های فاسد و سرکوبگر و بدست آوردن آزادی بیان و آزادی عمل و آگاهی بیشترند ، تنها از ادعای روشنفکرانی که برای مخالفت با نظم موجود در پی بنیانگذاری جنبش انقلابی بر میآیند سرچشمه میگیرد ، و نه از واقعیت ، زیرا واقعیت این است که در جنبشهای توده‌ای موفق ، آزادی‌هایی که بدست میآید تقریباً همیشه کمتر از آن آزادی‌هایی است که از دست داده میشود .

هنریک روشنفکر عوام‌فریب بیش از آنکه متقاعد ساختن مردم به پلیدی رژیم حاکم باشد ، نشان دادن درماندگی رژیم به آنهاست . نتیجه این جنبش توده‌ای هرگز آن نیست که این روشنفکران خواست‌ها ، و علت این هم که تقریباً همیشه خود این روشنفکران به‌هنگام پیروزی این جنبش‌ها از آن‌ها طرد میشوند همین است که اینان کماکان در لاک خویش باقی میمانند ، در صورتیکه به‌هنگام بالا گرفتن شورش قدرت بدست کسانی می‌افتد که نه به شخصیت فردا ایمان دارند و نه برای آن احترام می

قائند. " (۱)

\* \* \*

کارعبثی است اگر بخواهیم "انقلاب" سال ۱۳۵۷ ایران را در هاله‌ای از رمانتیسیم جای دهیم و برایش فضائل و مزایای قائل شویم که نه واقعا داشت، و نه در آن شرایطی که این انقلاب برگزار شد میتوانست داشته باشد.

البته چهره آرائی این انقلاب و هرا انقلاب دیگری از جانب رمانتیکهای بین المللی، چه آنها که در این راه حرفه‌ای هستند و چه آنها که مصلحتی، مایه شگفتی نیست، حرفه‌ایها، که بسیاری از روزنامه‌نویسان، مفسران، خبرنگاران و سردبیران و سائل ارتباط جمعی جهان غرب از جالبترین نمونه‌های آنها باند غالباً اهل تجزیه و تحلیل واقعی رویدادها نیستند، و اگر هم بتوانند باشند این کار چنگی به دلشان نمیزند. آنچه برای آنان اولویت دارد مهیج بودن خبر است، و البته بموازات آن "پرنسیپ" های معینی نیز وجود دارد که عادتاً مسائل سیاسی یا اجتماعی جهانی با معیار آنها سبک و سنگینی میشود، و در واقع این پرنسیپها نوعی "ده فرمان" رسانه‌های گروهی هستند، که با توجه با اینکه افکار عمومی "جهان آزاد" در مقیاس وسیعی بدست همین رسانه‌ها ساخته میشود، قدرت آنها از ده فرمان قدیمی "حضرت موسی" فراتر میرود.

از جمله این پرنسیپها این است که هرا انقلابی، ولو

---

۱ - Eric Hoffer در کتاب True Believer، چاپ نیویورک، ۱۹۶۷، ص ۱۲۹ و ۱۳۰

از نوع آن انقلاب واپسگرایانه و قرون وسطائی باشد که در ایران انجام گرفت رویدادی مترقیانه است، و هر کوششی که برای مقابله با چنین رویدادی صورت گیرد کوششی است سرکوبگرانه، و هر تروریستی که بزند آن افتد یک قهرمان آزادی است و هر دستگاهی که او را بزند آن افکند دستگاه دژخیمان و آزادی کشان است.

یکسال پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷، محمدرضا شاه پهلوی در همین باره در مصاحبه با یک روزنامه معتبر آمریکائی گفته بود:

" بعضی مردم در جهان غرب هستند که خیال میکنند هر وقت یک رژیم سلطنتی در کشوری سرنگون شود، آن کشور تبدیل به بهشت روی زمین میشود. نظری به آنچه در لیبی یا اتیوپی یا کامبوج میگذرد، کافی است تا نشان دهد که چه اندازه بین تصور با واقعیت فاصله است." (۱)

و هم او چند ماه پس از انقلاب، با زهم در همین زمینه در کتاب "پاسخ به تاریخ" نوشت:

" آن حقوقدانان بین المللی یا خبرنگاران و سائل ارتباط جمعی که هر وقت یک تروریست در میسارزه مسلحانه با ما موران انتظامی کشته شود فریادشان به آسمان میرسد، اکنون کجا هستند؟ همین وسائل ارتباط جمعی بین المللی هستند که غالباً جنایتکاران را به قهرمانان آزادی، و خرابکاران را به مدافعان حقوق بشر تبدیل میکنند." (۲)

---

۱ - در مصاحبه با روزنامه آمریکائی Christian Science Monitor، ۱۳ اسفند ۱۳۵۶

۲ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۲۵۷



بدیهی است تذکرایین واقعیت مرادف با قبول بی قید و شرط مفهوم مخالف آن نیست. بسیار عصیانها هست که بحق شعله میکشد، بسیار مشتها بحق گره میشود، و بسیار فریادهای خشم نیز بحق برمیکیزد، همچنانکه بسیار رگسان به ناحق به زندان میافتند، و بسیار سرکوبیها به ناحق انجام میگردد. ولی مسئله این است که در "ده فرمان" وسائل ارتباط جمعی جهان غرب غالباً مرزی میان حق و ناحق وجود ندارد، و قوانین این "الواح عشره" همانند "قوانین ثابت و ولایتغیر" ولایت فقیه قابل تفسیر و قابل تعدیل نیستند، مگر در آنوقت که با سیاستهای "برتر" کارگردانان اصلی این رسانهها، یعنی با منافع بنیادی میلیونرها و میلیاردرهای فردی یا جمعی که صاحبان آنها هستند اصطکاک پیدا کنند، و در نتیجه یا اصولاً منعکس نشوند و یا بصورت مورد مصلحت تغییر شکل بدهند. البته چنین اشکالی در مواردی که این سیاستهای کلی با اصول ده فرمان خبرنگاری تناقضی نداشته باشند، پیش نمیآید، چه برسد باینکه با آن هماهنگ نیز باشند. و اتفاقاً مورد ایران یکی از همین موارد بود.

نتیجه این برخورداری از "سفیدمهر" این شد که رمانتیکهای حرفهای وسایل خبری وقتی که خود را با یک پدیده نورسیده و ناشناخته روبرو یافتند، یعنی پیرمردی را با ریش سفید و عمامهای سیاه و چهره‌ای البته نه چندان نورانی ولی شدیداً آلود، دیدند که زیر درخت سیبی در نزدیکی پاریس کفر زده چهارزانو بر زمین نشسته بود و پیمبرانه به شنوندگان خویش وعده استقرار "مدینه فاضله" اسلامی را میداد، و شنیدند که به سلطنت بدمیگفت و از جمهوری خوب میگفت، و مخالف "استکبار" بود و مدافع "استضعاف"، و درآزادخواهی و دموکراسی

طلبی و حقوق بشردست همه<sup>۶</sup> پیشگامان گذشته را از پشت بسته بود، و دیدند که درهما نوقت در پایتخت کشور او نیز مشتهای بسیار گره میشد و شعارهای فراوان داده میشد که از دیدگاه آنها الزاما شعارهایی آزادخواهانه بود، و نه شعارهای جار و کشانه، خیلی آسان معتقد شدند که عصر انبیای بنی اسرائیل تجدید شده و خلیل الله تازه‌ای در قوم برگزیده‌ای دیگر ظهور کرده است. و با چنین برداشتی بود که افسانه‌ای بنام "قیامی تازه برای گستن زنجیرهای کهن، صلاى عدالت طلبی توده‌های محروم، عصیان جهان سوم در برابر جهانخواران شرق و غرب، طلوع عصری نوین در تاریخ بشریت" ساخته و پرداخته شد، و به یاری رسانه‌های گروهی به درون صدها میلیون خانه در جهان غرب نیز راه یافت.

ولی بموازات این رمانتیکهای حرفه‌ای، رمانتیکهای "مصلحتی" و "کاسیکار" دیگری نیز در قالب "اندیشمندان"، "روشنفکران"، "سیاستمداران واقع بین"، تصویر مشابهی را از ابراهیم خلیل الله تازه و از انقلاب الهی قوم برگزیده جدید به مشتریان خود عرضه داشتند، که البته جریان حوادث خیلی زودارزش حقیقی روشن نگری و واقع بینی این نوابغ اندیشه عصر حاضر را نشان داد.

در صدور این "فتاوی"، انواع گوناگونی از حجت الاسلامهای جهان غرب، بخصوص از آنسوی اقیانوس شرکت جستند. آقای "آندریویانگ" رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد و یکی از مهمترین مغزهای متفکر حکومت کارتر، با قاطعیت اظهار داشت:

" نهضت خمینی تحت تاثیر سیستم آموزشی آمریکا بوجود آمده است، و از آن نیز الهام میگیرد. چیزی که میتوانم بی احتمال اشتباهی بگویم این است



که هدفها و آرمانهای انقلاب ایران اصالتاً همان  
آرمانها و هدفهای نهضت‌های جهانی حقوق بشر است ،  
و وقتی که این انقلاب جا بیفتد همه جهان‌نیسان  
در خواهند یافت که خمینی یکی از "قدیسان" عصر  
ما بوده است . " (۱)

و آقای ریچارد فالک استاد برجسته دانشگاه  
پرینستون نوشت :

" بسیارند کسانی که از این انقلاب بعنـوان  
زیباترین لحظه تاریخ اسلام نام می‌برند ، زیرا  
این انقلاب که صرفاً بر تاکتیک‌های مسالمت‌آمیز  
بنیاد نهاده شده ، توانسته است سرمشق تازه‌ای را از  
یک انقلاب ملجوبانه و بی‌خونریزی به همه جهان  
ارائه کند ، و در آینده نیز مسلماً خواهد توانست  
سرمشقی از یک حکومت کمال‌انسانی ، که خود ما هم  
بدان احتیاج مبرم داریم ، به سایر کشورهای جهان  
سوم عرضه دارد . باید متوجه باشیم که رژیم خمینی  
نه یک رژیم متعصب مذهبی است و نه یک رژیم ضد  
آمریکائی ، و بعکس تمام قرائن نشان می‌دهد که  
این رژیم در جریان تبدیل به یک نظام قانونی  
کاملاً دمکراتیک است . " (۲)

و بزرگوار دیگری بنام ریچارد کاتم استاد  
دانشگاه پیتسبرگ و مشاور مورد احترام وزارت امور  
خارجہ آمریکا ، با خاطر جمعی فراوان گفت :

---

۱ - Andrew Young ، سخنرانی در واشینگتن ، نقل از  
Debacle : The American Failure in Iran

چاپ نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۱۱

۲ - Richard Falk ، در روزنامه New York Times ،  
۲۸ ژانویه ۱۹۷۹

" میتوانم اطمینان بدهم که آیت الله خمینی  
بهیچوجه خواستار حکومت کردن نیست ، وبمحض  
مراجعت به ایران به حجره درس خودش باز خواهد  
گشت ." (۱)

و آقایان تامس ریکس و حائری ، استادان دانشگاه  
جرج تاون ، در مصاحبه با خبرنگاران تاکید کردند که :  
" مطالب منتشره در روزنامه واشینگتن پست در  
این باره که خمینی در کتاب ولایت فقیه خودش به  
یهودیان و صهیونی ها بی احترامی کرده است مطلقا  
بی اساس است و حتی یکی از این مطالب در کتابهای  
او که ما تمام آنها را خوانده ایم وجود  
ندارد ." (۲)

و آقای "اریک رولو" مفسر روزنامه لوموند و سفیر  
کنونی کشور فرانسه در تونس ، فتوا داد که :  
"خمینی هم رهبری است چون Galevin ، وهمه  
میدانیم که کالون نیز مخالفان جمهوری الهی  
خود را زنده در آتش میسوزاند ، ولی این مانع آن  
نشده وی بصورت یکی از چهره های مقدس قرون نوین  
در آید ." (۳)

و آقای ویلیام گریفیت کارشناس مرکز تکنولوژی  
ماساچوستس ، در کتاب "تجدید حیات و احیاء بنیادگرائی  
اسلامی در ایران" رای قاطع داد که :

- 
- ۱ - Richard Cottam ، نقل از کتاب : Debacle  
The American Failure in Iran ، چاپ  
نیویورک ، ۱۹۸۰ ، ص ۲۵۳
- ۲ - Thomas Ricks و Haeri ، نقل از همان کتاب ،  
ص ۱۳۰ و ۱۳۱
- ۳ - Eric Rouleau در مقاله Khomeini's Iran  
نقل از مجله Foreign Affairs ، پاییز ۱۹۸۰

"انقلاب ایران یکی از اصیلترین تحولات دینی و سیاسی عصر ما است." (۱)

و جناب "احمدین بلا" ، رهبر پیشین الجزایر ، که در دوره حکومت خودش هیچ "روشن بینی اسلامی" نشان نداده بود ، این بار کشف کرد که :

"انقلاب اسلامی ایران بزرگترین واقعه قرن حاضر است." (۲)

و بانوی انگلیسی "جدیدالاسلامی" بنام فاطمه خانم ، اندکی بعد بدین حقیقت دست یافت که :

"امام خمینی اصلاً یک معجزه است . رهبری مانند ایشان در تمام تاریخ جهان نبوده ، و فکر نمیکنم که در آینده هم پیدا شود." (۳)

در همین ضمن ، آقای ویلیام سالیون سفیر بسیار صاحب نظر آمریکا در ایران ، به دولت متبوع خود اطمینان میداد که نقش خمینی در ایران آینده نقشی همانند گاندی خواهد بود :

" روزنهم نوامبر تلگرافی از سالیون دریافت داشتم که کار را برای تصمیم گیری در واشینگتن بد ترازید کرد . در این تلگرام ، سفیر ما اظهار نظر کرده بود که آیت الله خمینی که در نتیجه یک سازش

---

۱- William E. Griffith نقل از "اسناد لانه جاسوسی آمریکا" ، سند شماره ۲۶ ، ۲۳ آوریل ۱۹۷۹ ، جلد چهاردهم اسناد ، چاپ تهران ، ۱۳۶۰ ، ص ۱۲۶

۲- نقل از Christian Pahlevan ، در مجله Politique internationale ، چاپ پاریس ، شماره بهار ۱۹۸۴

۳- "فاطمه رولان" ، در مصاحبه با مجله اسلامی "زن روز" ۱۷ دی ۱۳۶۳

"مذهبی نظامی" به ایران بازگشته است مطمئناً بعد از این ایفای نقشی را همانند نقش گاندی بعهدہ خواهد گرفت ، و برقراری جمهوری اسلامی نیز منجر به تشکیل رژیمی با گرایش بسیار قوی غرب گرایانہ خواهد شد. " (۱)

و آقای "روژه گارودی" که تازه نور اسلام در پارسیس به دلش تابیده بود، درباره "فرزند روحانی امام" نظر میداد که:

" کتاب " کدام انقلاب برای ایران؟" که بنی صدر منتشر کرده ، دریچہ تازه ای از روشنائی بروی آینده جهان گشوده است و میتواند راهگشای گرانبھائی نہ تنها برای جهان سوم بلکه برای کشورهای پیشرفته غرب باشد. " (۲)

" سیاست دیگر دولتهای غربی در مورد ایران بر اساس سیاست آمریکا تنظیم شد، و در همه موارد انگیزہ اساسی آنها هدفهای کوتاه بینانہ تجارتي بود. مضافاً بر فشار دستہای از "روشنفکران" غربی کہ تحت تاثیر خیرهای جنجالی و غالباً دستکاری شده یا مغرضانہ وسایل ارتباط جمعی ، خمینی و نهضت او را مظهری از ترقی خواهی و حتی از انقلابی چپگرا میپنداشتند. " (۳)

- 
- ۱ - Zbigniew Brzezinski در کتاب Power and Principles ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۳ ، ص ۳۶۷
  - ۲ - Roger Garaudy در کنفرانس علمی تهران ، ژوئن ۱۹۸۰
  - ۳ - George Lenczowski استاد علوم سیاسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا در مصاحبه با رادیوی "صدای آمریکا" ، بخش فارسی ، ۹ مهر ۱۳۶۲